

## مناظره ای با هوشنگ امیر احمدی

### مقدمه:

در سال 76، گفتگونی صریح با هوشنگ امیراحمدی، ایرانی مقیم آمریکا دست داد که تناسب مفاد آن با موضوع این شماره، یعنی جامعه مدنی و سکولاریزم، دلیل خوبی برای انتشار مفاد آن گفتگو میتواند باشد. انتشار این بحث، علیرغم آنکه شخصیت و اهداف فعالیتهای آقای امیراحمدی در آمریکا و ایران، برای «کتاب نقد»، چندان روشن نیست اما از این حیث که ایده های جریان فکری خاصی در بعضی مطبوعات ایران را بطور شفاف، نمایندگی میکند، مفید بنظر رسید. این گفتگو با مقدمه ای که آقای امیراحمدی راجع به سابقه طرح «جامعه مدنی»، ادعا میکند، آغاز میگردد:

امیراحمدی: من مدتها قبل از آقای خانمی و سایرین بحث جامعه مدنی را در ایران پیش کشیدم، تحولات را خلاصه کردم و رگه های اساسی در جامعه ایران را توانستم ببینم. در این کشور، جزء اولین کسانی بودم و هنوز هم جزء معدود کسانی هستم که روی جامعه مدنی کار کردم. من در دو شماره «ایران فردا» مفصل نوشتم و در واقع حرکتهایی را که در جامعه میشد و خلیلیها نمیدیدند و در واقع در ذات جامعه بود، به اعتقاد خودم من قبل از همه دیدم.

در روزنامه ایران هم مطرح کردم. البته در روزنامه ایران من یک کمی جلوتر آمدم و صریحتر هم گفتم، ولی واقعیت این است که اضافه بر آنها هم چیزهای دیگری بود که نمیشد گفت یعنی مثلا در چهارچوب رابطه با ساختار قدرت. آنموقع اینها را مطرح کردم بعدها فکر میکنم که بقیه هم تا حدودی، الهام گرفتند. تعریف من از جامعه مدنی، یک تعریف بسیار عمل گرا بوده و سعی نکردم تئوریک و نظریش کنم برای اینکه میخواستم یک نتیجه عملی بگیرم. تعریف من از جامعه مدنی، خیلی ساده بود. جامعه مدنی به مجموعه ای اطلاق میشود که بین شهروند و دولت قرار میگیرد و مستقل از هر دو طرف و داوطلبانه تشکیل میشود و هدفش محدود کردن قدرت دولت و نیروهای خارج از دولت است که میخواهند به شکلی، نظرات یا حرکتهای خودشان را به این جامعه مدنی تحمیل کنند. بقیه اصولا جامعه مدنی را بیشتر فیزیکی ارزیابی میکنند یعنی یک سازمانی را میبینند که مثلا پنجاه نفر آدم، در اطرافش هست یا انجمن هست در حالیکه من بحثم اینست که جامعه مدنی را نباید فقط به فیزیک آن کاهش داد. در واقع من، جامعه مدنی را به عنوان یک سری گفتمانها، سوای فیزیک سازمانهای غیردولتی، میبینم و بخش وسیعی از جامعه مدنی به نوعی از تفکر و گفتمان و روندها برمیگردد. من آمدم این گفتمانها و روندها را به اصطلاح در موردشان حرف زدم مثلا گفتمانهای رابطه دین و دولت، رابطه دولت و جامعه مدنی، رابطه ایران و اسلام و جهان، گفتمانهای اساسی هستند.

**س) این گفتمانها چه جایگاهی در تعریف شما دارد؟ آیا گفتمانهای فراگیرند یا اظهار نظرهای فردی از کسانی مثل خودتان؟!**

ج) این گفتمانها در ظاهر، به اصطلاح فردی و غیر سازمان یافته، دیده می شوند ولی در واقع، حامی دارند، مثال بزنم مثلا فرض بفرمائید کسانی ظاهرا به عنوان یک فرد، چیزی مثل نسبی بودن عقائد دینی را که قبلا در کشورهای دیگری هم طرح شده، اینجا مطرح می کند. ظاهرا یک فرد مطرح کرده در حالیکه در واقع، آن فرد یا افراد را به اصطلاح یک چیز نامرئی، یک نیرو وگفتمان حمایت می کند، می خواهم بگویم یک چیزی پشت سرش هست،

یک مجموعه ای تقویتش می کند تا مثلا یک حرفی را در عده ای از مخاطبان جایبندازد. چون هر حرفی که در هر شرائطی، مخاطب پیدا نمی کند. خب جاهای دیگر هم اینجوری است، یعنی در هر گفتمانی که در میان یک گروهی وجود دارد، اطراف آن، یکسری نیروها هستند که حمایت می کنند یعنی کسانی هستند که به قول آمریکائیا، خودشان را با فلان شعار، شناسائی می دهند.

**س) بسیار خوب! در مورد رابطه دین و دولت، دکتترین حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی که امام آوردند باتمرکز بر « ولایت فقیه »، رکن تئوریک انقلاب بوده است. در مورد رابطه ایران و اسلام و جهان هم نظریه تعقیب منافع ملی در ذیل آموزه های اسلامی و توأم با احساس مسئولیت نسبت به حقوق و سرنوشت سایر بشریت بویژه مستضعفین و بالخصوص مسلمین، بدون تعصبات پان ایرانیستی افراطی، بوده است.**

آیا شما مدعی هستید که این گفتمانها بتدریج قربانی نوعی تجدید نظرطلبی قهقرائی می شوند؟ یا مثلا کم کم تبدیل به دولت سکولار و پان ایرانیست می شود؟! یا مثلا تحت عنوان جامعه مدنی با تقریر امثال شما - نه آقای خاتمی - فرمول انقلابی و اسلامی قدرت سیاسی، عوض شده و این گفتمان ها استحاله به گفتمانهای دیگری می یابند؟! این از طرف شما مثبت هم ارزیابی شده مثلا حرکت به سمت جامعه مدنی کذائی برای اصطلاحا مدرنیزه کردن جامعه با مشارکت بخشی از نیروهای وازده انقلاب حالا اعم از آنکه قبلا جزء نیروهای سنتی یا نیروهای (باصطلاح شما) ایدئولوژیک انقلاب بوده باشند، صورت می گیرد. این تفکر امثال شما تلاش در جهت استحاله و نوعی تئوریزه کردن استحاله دانسته می شود. شما گفتید سه گفتمان بر روی یکدیگر، یک پارادایم کلی و گفتمان اصلی را می سازند که به تعبیر شما همان حرکت به سمت جامعه مدنی مورد نظر شما است و به تعبیر مخالفین شما و آنهایی که از آنطرف خندق به قضیه نگاه می کنند، این تلاش برای به اصطلاح سکولاریزه کردن نهادهای اجتماعی است.

ج) این روند بمعنی نفی کلی دین نیست بلکه بدین معنی است که دین در جای خودش بنشیند. دین، عبارت از مسائل حقوقی حکومت یا برنامه ریزی برای سیاست خارجی یا نظام پارلمانی کشور و تو کردن مباحث حقوقی یا مثلا برنامه ریزی اقتصادی نیست. منظورم این است که نهاد دین بانهاد دولت، فرق می کند مثلا.

**س) شما به سه گفتمان اشاره کرده اید. یکی اینکه رابطه دین و دولت تغییر کند. یکی هم در مورد نسبت ایران و اسلام، یعنی غلبه ناسیونالیزم بر تفکر انسانی و دینی و انقلابی که فرامرزی است و با برخی شعارهای اساسی انقلاب گره خورده بوده است مثلا در دهه اول و مقداری هم دهه دوم انقلاب، صدور انقلاب به عنوان یکی از اهم نمادهای تفکر این انقلاب در دنیا مطرح بوده و انقلاب ما یک انقلاب انترناسیونالیستی شناخته شده که نگاه جهانی دارد و از یک طرف، انقلاب ایدئولوژیک دینی، شمرده شده که جایگاهی به کلی سوای جایگاهی که دین در جهان غرب یا هر جا که نگرش غربی بر آن حاکم است، دارد یعنی نوعی تفکیک مبنائی میان دین و نهاد حکومت دارند. از طرفی هم، این انقلاب، تعریف خاصی هم از جامعه مدنی دارد، همانطور که تعریف خاصی از مفهوم جمهوریت داشته یعنی جمهوریت را با قید اسلامیت، تعریف و اصلاح و شفافش کرده است. حالا اگر موافق باشید در تک تک این سه گفتمان مورد ادعای شما گفتگو کنیم. در باب گفتمان رابطه دین و دولت، می گوئید که نوعی «خردگرایی منفعت طلبانه» بر «نگاه ایدئولوژیک و انقلابی به دین»، غلبه میکند و این روند رامثبت هم**

ارزیابی می کنید که محصولش این می شود که باید به توافق عمومی جدیدی برسیم که دین در جامعه جایش کجاست یعنی در این گفتمان دین و دولت باید به طور اجتماعی به توافق برسیم که در مورد جای دین تجدید نظر شود مثلا.

ج) خیلی نکته قشنگی می گوئید یعنی من نمی گویم که خودم تعیین می کنم. دارم میگویم که در واقع برای تعریف جایگاه دین درون دولت باید یک به اصطلاح حرکت اجتماعی صورت گیرد و به یک گفتمان بینجامد. می گویم اتفاق می افتد. من نمی گویم که ما روشنفکرها حق داریم که این جایگاه را برای مردم تعیین کنیم. اینها حرکت‌های اجتماعی اند مثلا فرض بفرمائید که یک انقلابی اینجا شده. من فکر میکنم که اگر اغراق نکنم شصت درصد روشنفکرهای این کشور فکر نمی‌کردند که به اینجا که الان رسیدیم، برسد و یک جامعه دینی مثلا پیدا شود. هر کس برای خودش یک چیزی بود. جایگاه دین را این برآیند کلی، تعریف و تعیین کرد. خب من به عنوان یک آدم که به دموکراسی اعتقاد دارد و اینها، وقتی یک جامعه در مجموع، یک حرکتی را میکند آن حرکت را مجبوریم بپذیریم.

**س) شما در رابطه دین و دولت، به چه گفتمانی معتقدید یا برای آنکه شما راحت تر باشید، گفتمان مزبور را چطور توصیف میکنید؟!**

ج) ببینید، من فکر کنم دین در سیاست نقش دارد و اصلا بی معنا است که دین و سیاست بکلی و صددرصد از هم جدا باشد. منتهی همانقدر یک آدم دینی می تواند سیاسی باشد که یک آدم غیردینی میتواند باشد. هر دو مساویند. اما رابطه دین و دولت، یک چیز پیچیده ای است. بنظرعده ای، خوب می دانید رابطه دین و دولت به عنوان یک پدیده منفی تعریف می شود چون اگر دولت دینی باشد، اسلام از دین بودن، خارج و تبدیل به ایدئولوژی می شود و از طریق ایدئولوژی، وارد صحنه سیاست شده و تعیین به اصطلاح وظیفه میکند و سیاستگذاری میکند و میگوید که هر کسی، چه کار باید کند واز این حرفها! خب این یک دیدگاه بسیار مطرحی است و مثلا خارج از ایران هم رائج است. یعنی هر وقت دین خواسته که در درون دولت بماند نتوانسته است. البته رابطه دین و دولت در جوامع مختلف، متفاوت است و ما یک دستورالعمل کلی نمی توانیم بدهیم. جامعه ایرانی، شیعه مذهب است و این مؤثر است. در جوامعی که ساختار دینی خودش را دارد رابطه دین و دولت، یک رابطه تاریخی بوده و چیز جدیدی نیست و بعضی مواقع، دین و دولت درهم رفتند و گاهی هم فاصله گرفتند و در این فاصله، همیشه با هم تنش داشته اند.

**س) عذر می‌خواهم ما الان بحث جامعه شناختی یا تاریخی نمی‌خواهیم بکنیم، ما در واقع می‌خواهیم به ماهیت دین - و اینجا موضوع بحث ما همانطور که فرمودید، شیعه و اسلام است - و ارتباطش با ماهیت دولت باتوجه به کارکردی که در نظامهای بشری داشته، بکنیم. بحث ما بیشتر بحث ماهوی است. گفتید که یک دیدگاه میگوید اصلا اسلام، خودش سیاسی نیست مثل اغلب همین بحثهایی که در کنفرانس قبرس، با مشارکت امثال شما برگزار شد و مقالاتش این بود و امثال مجتهد شبستری و سروش هم ظاهرا مقاله داشتند که خلاصه مضمون بسیاری مقالات خارجی و داخلی این میشد که انقلابیون ایران، نوعی تصویر انقلابی از اسلام، ارائه کردند که یک تصویر ایدئولوژیک و سیاسی بوده و مظهرش هم امام و انقلاب بود در حالی که دین اسلام اصلا غیرسیاسی است. شما این نظر را که دفاع نمیکنید. بله؟!**

ج) نه، من فکر میکنم که اسلام، سیاسی است و کسیکه نتواند اسلام امروز را به عنوان اسلام سیاسی ببیند به نظر من واقعیت را به طور کلی انکار میکند.

س) نه سؤال من این نیست که آیا الان اسلام، کارکرد سیاسی دارد یا نه؟! خوب معلوم است که دارد. بحث این است که اسلام، اصلا خودش آموزه سیاسی و حکومتی دارد یا نه؟! خوب، اسلام سیاسی با تفسیر آنها هم جوردر می آید چون آنها هم که نمیگویند که اسلام الان سیاسی نیست و هیچ کارکرد سیاسی ندارد بلکه میگویند اسلام، الان سیاسی شده است اما آیا واقعا اسلام را با مفهوم دولت و حاکمیت، (علاوه بر سیاست بمفهوم عام آن)، آیا میشود اینها را در هم تنیده دانست؟

ج) ببینید من فکر میکنم دو تا مسئله است، یکی این که اسلام، سیاسی شده و یکی هم اینکه اسلام، ایدئولوژی شده است. ما ایدئولوژی را تعریف می کنیم به عنوان به اصطلاح یک مجموعه از ایده هائی که در تعبیر نهایی، هدفش به اصطلاح، پوشاندن واقعیت است.

**س) می خواهید به تعریف مارکس و اینها وارد بشوید؟!**

ج) میدانم، ولی می خواهم بگویم که اسلام را الان به اصطلاح به عنوان یک نیروی سیاسی می توان بررسی کرد نه به عنوان یک مذهب سیاسی. اینها فرق دارد. شما از نیروی سیاسی در اسلام حرف بزنید نه از اسلام سیاسی. ببینید خیلیها هستند که شخصا مذهبی اند ولی بیشتر خودشان را به عنوان نیروهای سیاسی میدانند تا فرض کنید المانهای مذهبی. این نیرو، سیاسی است و هدفش گرفتن قدرت دولت است و مثل بقیه نیروهای سیاسی میخواهد وضع موجود را تغییر دهد یا مثلاً ایجاد عدالت اجتماعی کند، مثل هر حرکت اجتماعی سیاسی دیگری.

**س) بعد برای این منظور، از اسلام هم استفاده میکند. بله؟**

ج) ببینید من نگفتم که این دیدگاه را قبول دارم. ولی خوب این فکر هم وجود دارد که می گویند آقای خمینی آمدند از اسلام استفاده کردند تا قدرت دولت را بگیرند، بعد اطرافیان خودشان راسرکار بگذارند.

**س) «اطرافیان»، فرق می کند با اینکه ما از اسلام، تعبیری ارائه بدهیم که بتواند یک خیزش اجتماعی ایجاد کند. اینکه شما از اسلام، برای اهداف غیردینی، استفاده میکنید فرق میکند با اینکه شما اصلا اسلام را به عنوان یک حرکت غیرسیاسی بدانید.**

ج) ببینید آیت ا... خمینی، اسلام، برایش چیز سیاسی از اول نبود. اولاً خود ایشان مسلمان بودند. آیت ا... است. زندگی‌شان همانگونه بنا شده است. مثل امیراحمدی نیست که بگویم فردا یک شبه، یک آدم خیلی مذهبی بشوم. و بعد بیایم بگویم چون همه چیز دارد مذهبی می شود و همه ریش گذاشتند، همین کار را بکنم و بروم در جرگه اینها. آن استفاده از دین است. خیلی ها به نظر من استفاده کردند از حرکت اسلامی و رفتند در آن جریان اما آقای خمینی این کار را نکرد. ایشان به طور طبیعی کارش مذهب بود و دیدگاهش این بود. اصلا زندگی‌شان بود.

**س) پس امام، اسلام را ایدئولوژی نکرد بلکه ایشان خود اسلام را بیان کرد و دعوت به آن کرد. بله؟ ایشان آمدند و ابعاد اجتماعی و احکام سیاسی اسلام را هم علاوه بر سایر ابعاد آن زنده کرد. عبارت دیگر، در واقع، منادی نوعی از حکومت و مقتضی نوعی از جامعه است و امام، با استناد به خود منابع دست اول اسلام یعنی قرآن و سیره پیامبر و روایاتی که هست چنین ملازمه ای را یافت و به وظیفه خودش بعنوان عالم دینی هم عمل کرد. پس امام، اسلام را ایدئولوژیک نکرد یعنی قصد استفاده از اسلام برای قبضه کردن قدرت را نداشت بلکه براساس متون دینی و رفتار اولیاء دین، اساساً نمیتوان مسلمان بود ولی نسبت به مسئله حکومت، حساسیت نداشت. چرا؟ به خاطر آیات و روایات**

**صریحی که در تعالیم اسلامی و با استناد به روش عملی خود پیامبر و امامان شیعه وجود دارد. شما با من موافقت؟!**

(ج) من فکر میکنم اینکه رابطه دین و دولت چطور باشد، بستگی به نظر شخصی آن فردی دارد که حامل آن حرکت دینی است. مثلا فرض کنید اگر امیراحمدی بخواهد در باب رابطه دین و دولت حرف بزند، چون اصولا در فرهنگ غرب، به اصطلاح رشد کرده طبیعی است که نتواند بفهمد که چرا باید دین در درون دولت، یک چنین نقشی پیدا کند ولی آدمی که اصلا مذهب، زندگی‌اش بوده و با آن بزرگ شده و اصلا برایش غیر از مذهب، چیز دیگری معنا پیدا نمیکند، به مسائل سیاسی هم ممکن است با علائق دینی نظر کند. نکته اینجا است که من بار ارزشی خودم و تفکر خودم را بردین، تحمیل میکنم و می‌گویم رابطه دین و دولت باید اینجوری باشد. چرا؟ برای اینکه من اینجوری فکر میکنم. یعنی قبل از اینکه اصلا در موردش حرف بزنم تصمیم گرفتم که چی می‌خواهم، همه همین طورند. در واقع پیش فرضهای ما، دو پیش فرض متفاوت است لذا دوقرائت از اسلام پیدا می‌کنیم.

**(س) بعد هم حتی اگر هر دو به سراغ قرآن و روایات بروید، یکی تان، دین را سیاسی میفهمد و یکی، غیرسیاسی و بی ربط با حکومت! بله؟**

(ج) دقیقا، دقیقا برای اینکه من آن جور بزرگ شدم و تربیت پیدا کردم و در خمیرمایه من این تفکر، ریشه دارد که دین و دولت باید رابطه دیگری داشته باشند ولی مثلا برای آیت... خمینی اصلا بحث اینجوری نمیتواند مطرح باشد. این اختلاف قرائت از دین، طبیعی است.

**(س) خوب، شخص ثالثی که فاقد هر دو تا پیش فرض باشد ولی می‌خواهد تکلیف خود را بعنوان یک متدین در رابطه با امور سیاسی بداند چه؟! یا اصلا یک محقق بیطرف و غیرمسلمان که می‌خواهد نظر اسلام را از روی متون آن و عملکرد اولیاء دین، در این مورد بداند، چه؟ اگر چنین کسی، آن آیات و روایاتی را که مورد استناد طرفداران سیاسی بودن اسلام است، بدقت بررسی کند، آیا آن شخص ثالث، نظر اسلام در امور سیاسی را نخواهد دانست؟ و اگر کسی پیش فرضهایی دارد، آیا می‌توان آن مفروضات را به نصوص دینی، عرضه کرد و احیانا اصلاح یا رد و تأیید کرد؟! آیا هر گونه مفروضاتی، توسط متن دین، تأیید می‌شود؟! آیا نمی‌توان با دیدن یک عبارت صریح، عقائد قبلی و با اصطلاح پیشفرضهای خود را اصلاح کرد؟!**

(ج) نمیشود با رجوع به متون دینی، پیش فرضها را عوض کرد. بلکه یک پروسه باید باشد، به من اگر پنجاه سال هم در حوزه علمیه، انواع و اقسام کتابها را بدهید بخوانم ممکن است عوض نشوم. متن دین خیلی تاثیر ندارد. من فکر میکنم وقتی که آقای خمینی میگویند اسلام، دین مستضعفین است، قبل از اینکه این جمله برای ایشان سیاسی باشد، اعتقادی است. ایشان اعتقاد دارد که این پدیده به عنوان اسلام، به عنوان مذهب مسلمانها این گونه است. ولی خوب شما میتوانید بیایید هر نوع تفسیر رویش بگذارید.

**(س) مگر همه تفسیرها درستند؟! مگر تفسیر درست و غلط نداریم که هر نوع تفسیری بشود از هر متن کرد؟! این عقائد پیشینی و پیش فرضها از کجا می‌آید و باید بیاید؟! آیا آن اعتقادات را از اسلام گرفته ایم یا از غیر اسلام؟! امام آن مفروضات (به اصطلاح شما) را از کجا آورده؟!**

(ج) نه ببینید ایشان اینجوری باهانش بزرگ شده بودند.

**(س) میدانم اینکه باید طرفدار مستضعف بود، به عنوان یک نظریه، این از کجا سبز شده؟!**

ج) نه بین، بین ما، چطور بگویم؟ یک وقت هست که... بالاخره اعتقادیه. هر کس یک اعتقادی دارد. یک چیز ایمانی است. علاقه است.

س) شما مباحث را مخلوط میکنید. این که مؤمنین نمیتوانند و نباید نسبت به قضایای اعتقادی شان بی تفاوت باشند، این طبیعی است ولی ما الان بحث ایمانی و قلبی نداریم. بحث ما از روش مواجهه با یک متن (حتی اعم از دینی و غیردینی) است، برای فهمیدن منظور و مفهوم یک متن، ولو که مخالفش باشیم یا موافق. اصلا شخصی که هنوز تصمیم به رد یا قبول مفاد یک متن نگرفته یا حتی از پیش اصلا با متن اسلامی آشنا نیست اگر از چنین کسی بپرسیم که آقا در این متن چه نوشته؟ من نمی خواهم اصلا تو معتقد شوی یا انکارش کنی. ولی آیا از این عبارت و جمله، چه چیز فهمیده می شود؟! اعتقاد و ایمان تو را کاری نداریم، آیا از این آیات و روایات، فهمیده میشود که مسلمان بودن که تا حال، معنا و مقتضایش را نمی دانستی و پیش فرضی از آن هم نفی یا اثبات نداشتی، معنایش چیست؟! و چه الزامات نظری و عملی می آورد؟! آیا رعایت این احکام، داشتن این عقائد، ملتزم بودن به این اخلاق و مثلا دخالت در امر سیاست و حکومت را از طریق دلایل شرعی می توان فهمید یا هیچکدام از این امور، اثباتا و نفی قابل استناد به اسلام نیست و نمی توان داور کرد و متن دین نسبت به این امور، بکلی لاقضاء و مبهم است؟! سؤال بنده این است که آیا متون اسلامی، اصلا دلالتی بر اموری دارند؟! یا اینکه متن، حتی نصوص صریح اش تابع ما و جهتگیری ماست؟!!

ج) مشکلی که وجود دارد اینست که امور دینی، مثل امور علمی و واقعی نیست که شما این را میگویند ولی قانون نیوتن مثلا این است، سیب را بیندازید میافتد، خب این چیزی است که دیگر ما نمیتوانیم با هم مجادله کنیم، اما آن چیزها را که شما گفتید، نمیشود آزمایشش کرد. بعضی چیزها را نمیشود، مثال میزنم مثلا شما یک جمله ای میخوانید در علوم اجتماعی، خب نظریات و قواعد علوم اجتماعی، مثل علوم تجربی نیست. خیلی باز است و به همین دلیل هم یک دانه جمله را ده جور مختلف تفسیر میکنند. درست مثل شعر حافظ که طرف برایت فال میگیرد. به شما یک چیزی میگوید، همان هفته بعد برای من فال میگیرد، یک چیزی دیگری میگوید، علوم اجتماعی هم اینطور است، یعنی یک قانون عینی و مشخصی نیست. حتی در علمی مثل اقتصاد که خیلی نزدیک به علم است باز هم مثلا شما 5 تا اقتصاددان بغل هم بگذارید همه با هم بر سر اینکه باید رابطه پول و بهره چی باشد، اختلاف دارند. میخواهم بگویم وقتی که یک متنی را میخوانید این متن میتواند تفسیرهای مختلف پیدا کند. حالا تفسیر کدام درست تر است خوب این را چه کسی باید بگوید؟!!

س) هیچ اقتصاددانی که با اقتصاددان دیگر بر روی رد یا قبول مبانی و محکمت علم اقتصاد، بحث بر سر اثبات و نفی مطلق نمیکند که مثلا روابط مالی و پولی جامعه نباید بر اساس علم اقتصاد باشد و متون یا قواعد علم اقتصاد، اصلا معلوم نیست یا هیچ دلالتی ندارد و مثلا قابل هر تفسیری هست!! بالاخره در مقام حکومتی که در چهارچوب یک قانون و شریعتی، میخواهد عمل کند (حالا حق یا باطل) بعد از همه اختلافات و بحثها، جانی برای تصمیم گیری وجود دارد در همه حکومتها.

واقعا خود شما هم می دانید که این ادعای نادرستی است که در حکومتهای لیبرال، همه چیز براساس یک دیالوگ آزاد منطقی، طی میشود. بنا به اعتراف بسیاری از ثنورسینهای علوم اجتماعی در غرب، پشت پرده دموکراسی لیبرال، یک نظام الیگارشی بسیار پیچیده ای دارد عمل میکند آیا قبول دارید این را؟!!

(ج) بله.

(س) آنجا کمپانیهای سرمایه داری جای سلاطین سابق را گرفتند. نظام سلطنت از بین نرفت بلکه یک مقداری پیچیده تر شد و سلطان هم عوض شد. کمپانیها بجای پایها و دربارها نشستند. آیا قبول دارید؟

(ج) کاملاً.

(س) حالا دوباره میخواهم به کالبد شکافی آن گفتمان مورد ادعا و قبول شما در رابطه دین و دولت برگردم. سؤال را طور دیگری طرح میکنم. آیا بنظر شما «دولت دینی سکولار» می توان داشت؟! یعنی این اصلاً معنی دارد؟

(ج) بله می تواند سکولار باشد، یک آدم مذهبی هم می تواند سکولار باشد.

(س) شما اسلام را با سکولاریزم قابل جمع میدانید. بله؟!

(ج) این ربطی به بنده ندارد. بنده یک آدم سیاسی نیستم. یک چیزهایی را که می بینم، میگویم. اگر باید بشود به جامعه مربوط است. بین از اول بحث هم اگر یادت باشد یک چیزی بهت بگویم. اگر جامعه تصمیم بگیرد بشود بله باید بشود. ولی من یک آدم آکادمیک و غیرسیاسی هستم. من نمیگویم که باید یا نباید.

(س) «باید بشود» یعنی چه؟! مگر دین و حکومت متناسب به آن، نباید تابع دکتترین و مضامین دین باشد؟! آیا حکومتی که تابع ضوابط دینی نباشد، حتی اگر مستظهر به موافقت و تصمیم مساعد جامعه باشد، آیا یک حکومت دینی است؟!

(ج) نه. نیست. اگر مردم رای بدهند ولی تابع ضوابط دین نباشد، قبول دارم که آن حکومت دینی نیست.

(س) خیلی خوب، پس حکومت دینی باید تابع ضوابط دینی باشد. ببینید، پس ما به اینجا رسیدیم که یک مسلمان یا غیر مسلمان، اگر بدون تصمیم قبلی، بیاید سراغ متن، از قرآن و روایات و روش عملی پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) میفهمد که اسلام، راجع به مسئله حکومت، احکامی و اهدافی دارد، توصیه هایی دارد، منع و ایجاب دارد پس به این ترتیب، «حکومت اسلامی» معنا دارد حالا من به درست بودنش الآن کار ندارم، ولی این «معنا» دارد و با حکومت غیراسلامی، تفاوت دارد. یعنی حکومت غیر اسلامی (میخواهد مسیحی باشد، یا لائیک باشد، هر چه میخواهد باشد) غیر از حکومت اسلامی است.

(ج) ببینید یک چیزی من اینجا توضیح بدهم. شما دو تا پدیده را نباید مقایسه کنید. حکومت اسلامی، ربطی به جامعه یا مردم مسلمان ندارد. ما قبل از ظهور امام و جمهوری اسلامی هم مسلمان بودیم. بنده همیشه مسلمان بودم و خیلی هم افتخار میکنم که مسلمانم. خانواده ام مسلمان هستند. فکر کنم شما هم قبل از جمهوری اسلامی، مسلمان بوده اید.

(س) بله من هم تا حدودی مسلمان بودم!!

(ج) نه می خواهم بگویم که ما از مسلمان بودن حرف نمی زنیم. از نیروهای سیاسی با شعار اسلامی داریم حرف می زنیم، چیزیکه ما داریم از آن حرف می زنیم در واقع یک چیز جدید است و ربطی به مسلمان بودن ندارد. حکومتهایی که فرض بفرمایید آیات عظام و روحانیت، حکومت نمی کند ولی مردم شان مسلمانند آیا چنین حکومتی

را شما مسلمان نمی دانید؟ الآن در مصر، مردمش مسلمانند، گر چه یک رئیس جمهوری دارند که روحانی نیست. می خواهم این را عرض کنم.

س) من فکر می کنم که تفکیکی را اینجا باید به شما تذکر داد. بخشی از احکام اسلام، فردی است و اجراء آنها چندان ملازمه ای با حکومت ندارد. این احکام را مؤمن خودش عمل می کند. البته حتی در این نوع احکام هم، نوع حاکمیت چه بسا تاثیر می گذارد در اینکه افراد بتوانند عمل کند یا نه؟ فرضا حکومت شاه نمی گذارد دختران با حجاب وارد دانشگاه شوند خب این حکم، حکم فردی است اما حاکمیت، مانع انجامش می شود. همینطور در اخلاق، همینطور در عقاید. این تاثیر حکومت در نحوه دینداری فردی افراد است اما علاوه بر این، یک سری احکام اجتماعی هم در شریعت داریم که واقعا بدون یک حکومت صالح، اصلا قابل انجام نیست یا به خوبی قابل انجام نیست. حالا من واقعا از وضع موجود کشور نمی خواهم دفاع کامل کنم ولی فرض کنید دیدگاهی که اسلام در باب عدالت اجتماعی تعریف کرده و احکامی که در این باب، صادر کرده و اختیاراتی که به حاکمیت عادل داده، با تاکید بر مسئله مشورت و عقلانیت و اینها، آیا بدون وجود یک حاکم صالح و عادل دینی در راس حکومت قابل اجرا است؟! ما از «حکومت دینی»، جدای از «جامعه دینی» صحبت نمی کنیم. اما بدون یک حکومت که آگاه به ضوابط «عدالت دینی» و ملتزم به آنها باشد، آن عدالت هم قابل اجرا نیست. وقتی می گوئیم «حکومت»، به این معنا می گوئیم والا همین الان هم بنده می پذیرم جوامعی هست در کشورهای اسلامی که حکومتشان اسلامی نیست ولی مردم در امور شخصی، حتی الامکان خیلی هم مسلمانند.

ج) یک توضیحی من بدهم. ببینید مثلا عدالت اجتماعی چیزی نیست که اعطای اسلام باشد. واقعیت را بگوئیم. همه دنیا دنبال عدالت اجتماعی و برابری هستند. صرف اینکه یک حرکت، عدالت اجتماعی را می خواهد که مستلزم یک حکومت روحانی نیست.

س) بله ولی دکتترین دینی، تفسیری خاص از عدالت دارد که با دولت لائیک، متفاوت میشود. اسلام از روشهای دستیابی به مفهوم عدالت، تعریف دقیقتری ارائه میدهد. حتی عدالت را نه فقط در حوزه مادی بلکه در حوزه معنویت هم که شاید اصلا خیلیها توجهی ندارند، آنها را هم تعریف میکند. در واقع فقط به عنوان جنبش اجتماعی روحانیت نیست که چون میآید در صحنه، بایستی عدالت را هم تحقق ببخشد، بلکه به این دلیل که اساسا یک جنبش، مفاهیم، تعاریف، چهارچوبها و لوازمش در مورد عدالت را هم خودش تعریف میکند. حالا من در مقام اجراء عدالت، الآن صحبت نمیکنم.

ج) همه دنبال عدالتند و هیچ ضرورتی ندارد که مسلمان بیاید آن را اجرا کند. یعنی انحصاری مسلمانها نیست. این را میخواهم بگویم.

س) اما آنچه انحصاری مسلمانها است، نوع نگاه اسلامی به مسئله و توصیه هاست. تعریف اسلام از عدالت، با تعریف کمونیزم از عدالت، و با تعریف فلاسفه لیبرال از عدالت، تفاوت می کند. اصلا متاخرین فلاسفه لیبرال که رسما می گویند که «عدالت»، جز لفظی، بیش نیست و فقط ساخته و پرداخته ذهن افلاطون و ارسطو و اینهاست و چنین چیزی ما نداریم و اصلا بنابراین تعریفی هم که از عدالت کردند، رسیده به این جا در جهان غرب که عدالت، شعاری بیش نیست. بله علاقه به عدالت، همگانی است و بشریت هیچوقت از عدالت خواهی فطرتا جدانمی شود.

اما اسلام آمده که اولاً عدالت را برای ما تعریف کند و تعریفش با تعریف کمونیزم و لیبرالها فرق می کند، علاوه بر این، در کشف بعضی مصداقهای عدالت و نحوه اجرایش هم باز اسلام، علاوه بر دیدگاههای احیاناً مشترک با سوسیالیزم یا لیبرالیزم، اما دیدگاههایی اختصاصی هم دارد. فرض کنید می گوید که بدون وجود حاکمیتی با فلان شرایط، عدالتی که من تعریف می کنم، نمی تواند وجود داشته باشد و در جامعه، تحقق پیدانمی کند یعنی آن عدالتی که فرض بفرمائید دیگران دنبالش هستند، در یک کلیاتی می تواند مشترک با اسلام و عدالت اسلامی باشد اما اسلام در مواردی هم تعریف مغایری از انسان دارد بنابراین تعریف دیگری از عدالت و شیوه اجرایش دارد. آیا شما قبول دارید اصلاً که اسلام یک تعریف خاصی هم دارد از عدالت؟

(ج) صد درصد.

(س) و مکانیزم خاصی دارد برای اجرای آن عدالت، علاوه بر مکانیزم های احیاناً مشترک با سوسیالیزم یا کاپتالیزم؟

(ج) صد درصد.

(س) خیلی خوب پس اگر صد درصد، بنابراین معینش این میشود که ما صد درصد قبول کردیم چیزی به نام حکومت اسلامی جدا از جامعه دینی، ضرورت دارد تا متکفل اجرای احکام اجتماعی اسلام از دیدگاه یک مسلمان باشد.

(ج) نه نه اجازه بدهید شما یک وقت داری از مسلمان حرف میزنی به عنوان یک آدمی که دینش اسلام است، آن یک بحث است. کسی هست که مسلمان است و در قالب یک جنبش سوسیالیست و عدالتخواه میتواند عدالتخواهی کند. سوسیالیستها هم به برابری و عدالت اعتقاد داشتند، برایش میمیرد. ما دو تا چیز را قاطی نکنیم، گاهی هست که یک مسلمان، سیاسی هست، یکی هم یک مسلمان است. مسلمانی، جدا از عدالتخواهی و آزادیخواهی است.

(س) ببینید من یک تبصره عرض کنم جناب آقای امیراحمدی، ما در مورد مسلمان فقهی و شناسنامه ای الآن صحبت نمیکنیم. فقه ما بسیار متسامح است و همه کسانی که شهادتین بگویند را مسلمان محسوب میکند. و لو به هیچکدام از آموزه های قرآنی، اعتقاد مخلصانه و التزام عملی، نداشته باشند ولی همینکه گفت اشهدان لاله الاالله، احکام مسلمان از قبیل طهارت و ارث و... در مورد او جاری است. اما اینجا که ما میگوئیم مسلمان، منظورمان، انسانی است که آزادانه و آگاهانه سراغ اسلام آمده و احکام و آموزه هایی که دین آورده، میشناسد و قبول دارد و به قرآن و روایات، رجوع کرده و اینها را آورده تا عمل کند. یعنی مسلمان «کلامی - فقهی»، نه فقط آن کسی که با حداقل ضوابط فقهی، مسلمان خوانده میشود. بلکه مسلمانی که روش اسلامی، زندگی و حکومت کند و ببیند. حال شما در گفتمان جدید مورد نظران به چنین مسلمانی چه توصیه ای میخواهید بکنید؟! در این گفتمان جدیدان به او میگویند که جای دین کجا است در رابطه با دولت؟

(ج) اولاً گفتم من معمولاً به کسی نمیگویم جای کجاست یا جای دین کجاست؟! برای اینکه من میدانم روشنفکرهایی هستند که به خودشان اجازه میدهند که جایگاه دیگران را انتخاب کنند اصولاً فکر کنم که این یک پدیده منفی است، یعنی انسانها آزاد آفریده شدند.

س) بالاخره باید مشخص شود که الگویی در ذهنتان دارید یا همینطوری چیزهایی میفرمائید. شما فقط توصیف که نمیکند بلکه میگویند این گفتمان سکولار پیدا میشود و خوب هم هست یعنی به سمت خوبی دارد میرود و باید همین بشود. توصیه‌هایی دارید و اشکالی هم ندارد. بالاخره نظر شماست.

ج) من فکر می‌کنم یک مسلمان، حق دارد که اگر دلش میخواهد، جامعه‌ای دینی یا حکومت دینی بخواهد و ما حق نداریم او را منع کنیم اما عکسش هم درست است. اگر یک مسلمانی، جامعه دینی و حکومت دینی نمیخواهد و میخواهد که مسلمان آزاد باشد، آن هم باید آزاد باشد و انتخاب کند.

س) بیائید راجع به همین جمله تان بحث فلسفی حقوقی کنیم که آیا مسلمانی که واقعا به اعتقاد اسلام دارد، میتواند بگوید که توصیه‌های اسلام را نمیخواهم عمل کنم؟! واقعا منشاء «باید و نبایدهای» این انسان کجاست؟

ج) نه ببینید میخواهم اینجوری بگویم که من فکر کنم خدا انسانها را آزاد آفریده و اسلام، دین آزادگی است و مسلمان را در انتخابش و عملش آزاد میگذارد. من همیشه افتخار میکنم که مسلمان هستم برای اینکه همیشه فکر کردم که به عنوان مسلمان، بیشتر آزادی دارم تا مثلا اگر بخوام دین دیگری داشته باشم، احتمالا. من اینجوری احساس میکنم. ممکن است اصلا غلط باشد و میتواند یک مسیحی هم همین فکر را در مورد خودش بکند. ببینید یک حرکت عظیم اجتماعی آمد و جمهوری اسلامی را بنیان گذاشت و مردم هم به آن رای دادند، حالا اگر بنده بخواهم در این جامعه، البته تا وقتی که این سیستم و این قانون اساسی وجود دارد، اگر بخواهم در این جامعه زندگی کنم باید در چهارچوب آن جامعه باشد. این را قبول دارم. ولی مسلمان که مجبور نیست به طور اتوماتیک به اصطلاح حتما حکومت دینی را بپذیرد.

س) آیا مسلمان بایستی واجب و حرام شریعت خودش را و آنچه که در متون اصلی اسلام آمده، تبعیت کند یا نه؟! معنی مسلمان بودن، اعتقاد و التزام به آنها هست یا نیست؟

ج) ببینید مشکلی که وجود دارد اینکه این متون را تفسیرهای مختلف میتوانیم بکنیم. قرائتهای زیاد میتوان داشت.

س) تفسیرها را که بحث کردیم. پیش فرضهایی فرمودید هست، قبول دارم. اختلاف تفسیر در مواردی هست، قبول دارم. بعد دو تا نکته پیش آمد. گفتیم که آیا خارج از پیش داورها و پیش فرضها، شخص ثالثی می‌تواند بفهمد نصوص اسلامی لاقول در محکمت و ضروریات، چه میگوید؟! شما فرمودید بله میشود. خودتان هم قبول کردید که اسلام، دین سیاسی و ناظر بر حکومت است. یعنی کسی بخواهد رجوع کند به اسلام، این را در مییابد. حالا شما میگویید که به مسلمانی که بخشی از اسلام را قبول ندارد باز هم مسلمان میگوئیم. میخواهم بگویم ایمان به کنار اما، منطفا یک مسلمان اگر به معنی دقیق کلمه، به معنی «کلامی» کلمه، مسلمان باشد آیا او میتواند بگوید که آقا من مسلمانم اما احکام سیاسی اسلام را قبول ندارم؟!

ج) نه، خیلی خوب ولی سؤالی دارم. شما شخصا که خودتان را مسلمان میدانید و اعتقاد به حکومت دینی دارید، آیا هر چیزی که وجود دارد قبول دارید؟ صددرصد ندارید.

س) من ممکن است خیلی چیزهاییکه الان در کشور وجود دارد، قبول نداشته باشم ولی بحث ما الان اینجا نیست.

ج) خوب ولی این که شما را غیر مسلمان نمیکند.

س) اما چرا قبول ندارم؟ علت و منشاء انتقاد من از حکومت با منشاء یک سکولار، متفاوت است. من مثلا ممکن است که در موردی، منتقد به فلان نهاد یا مسئول، داشته باشم منتهی از این حیث که مثلا چون در مواردی، فلان نهاد حکومت به احکام اسلام، کمتر التزام دارد و تخلف دارد نه آنکه چون من بخشی از احکام اسلام را قبول نداشته باشم. اتفاقا اینهم برخلاف مبانی شماسست. من بدلیلی که اسلام را شامل برنامه حکومت هم میدانم ولی در عمل تخلف میبینم مثلا منتقدم، نه بدلیل آنکه دین را بی ربط با حکومت بدانم. این خلاف نظر شما میشود. مثلا بنده آیه قرآن یا روایت میآورم که میگوید آقا، مسئولین رده بالای حکومت دینی بایستی در حد متوسط به پایین مردم زندگی کنند. درست شد؟ این اسلام است. بعد نگاه میکنم فلان وزیر یا فلان وکیل خلاف اسلام زندگی با مدیریت میکند. به او یا به غیر او میگویم آقا تو خلاف شریعت اسلام داری عمل میکنی. نه اینکه بگویم دین ربطی به حکومت ندارد.

ج) نه ببینید شما وکیل و وزیر را فراموش کن من دارم میگویم روحانیون.

س) روحانیون هم همانطور. یک روحانی تا وقتی حرمت و اعتبار دارد که روحانی و تابع اسلام و منادی عدالت و معنویت و دین باشد. اگر تخلف کرد، مجرم است، روحانی نیست.

ج) نه اجازه بدهید. ببینید مثلا گاهی میدیدم که مجاهدین (منافقین) مینوشتند که آقای خمینی، اسلام را بلد نیست و این اسلام مدرن نیست، یا طرف، فرض کن چهار تا کتاب خوانده بود در مورد اسلام و آمده بود خیلی عذر میخواهم یک ذره هم ریش گذاشته بود میگفت که آقای خمینی و اسلام خمینی را من قبول ندارم. خوب من همیشه پیش خودم فکر کردم اگر آقای خمینی نمیداند اسلام چیست، خوب این آقایان از کجا میدانند؟ اگر اسلامی که آقای خمینی تعریف میکند، اسلام نیست پس واویلا. میدانید چی میخواهم بگویم؟ خوب الان روحانیت جدید که هستند خوب اگر اینها اسلام را نمیدانند. ...

س) من نمیگویم اسلام را نمیدانند. بحث این است که اسلام، ضوابطی برای حکومت و سیاست دارد که لاینفک از دین است یا نه؟! بحث من و شما اینجاست. والا اینکه آن حاکم یا این روحانی، عملا تخلف از دین بکند یا آموزه های دین را بدرستی نشناسد، این، هم بحث دیگری است و هم ممکن هست ولی چنین کسی نمیتواند عملش را مستند به دین کند. دقت میکنید؟ حال بگذارید من به آن سؤال برگردم. اصلا من توصیف از شما نمیخواهم. میخواهم ببینم که آن گفتمان رابطه دین و دولت آیا دارد تغییر میکند؟ شما فرمودید که در گفتمان جدید مورد نظر شما هم دین، جا دارد و حذف نمیشود ما میپرسیم آنجا کجاست؟ در این گفتمان، جای دین کجاست؟ در مسائل حکومتی، دین چه جایی دارد؟

ج) ببینید اینجا دو تا مسئله است مثال میزنم. یک وقت هست که یک آدم مذهبی، حتی یک روحانی، فرض بفرمائید که رئیس جمهور میشود ولی حکومت را اصلا حکومت اسلامی قلمداد نمیکند. در همین کشور، یک حکومتی بود که فرض کنید مرحوم آقای بازرگان، حاکم بود، خوب در حکومت آقای بازرگان، روحانیونی هم بودند و آنطوری هم میشود. ببینید این را میپذیرم که یک آقای روحانی هم بیاید و مثل بنده وارد حکومت شود ولی من همان حق را دارم که ایشان دارد و ایشان همان حق را دارد که من دارم. ولی لازم نیست که حکومت هم دینی باشد. فقیه هم مثل بقیه باشد نه که اصل حکومت مثلا، چیز باشد. خوب یک فقیه و روحانی هم حق دارد که وزیر یا وکیل یا هر چیزی دیگری بشود اما چیزیکه سؤال بعضیها هست، جایگاه دین را اگر بخواهیم تعریف کنیم، جایگاه دین در رابطه دین و دولت، خوب طور دیگری هم میشود. که مثلا هیچ روحانی در بالای حکومت نباشد.

### **س) یعنی اصلا جمهوری، احتیاجی به ولایت فقیه ندارد در واقع!!**

ج) نداشته باشد. در عین حال، مسلمان هم هستیم دیگر. عکسش هم هست یعنی شما یک حکومتی دارید که خودش را اسلامی نمیداند و اصلا حکومت اسلامی نیست ولی جامعه اسلامی است و ممکن است حتی رئیس جمهورش که مردم رای بدهند، روحانی باشد یا نباشد.

س) آقای دکتر، بالاخره شریعت اسلام باید عمل شود یا لازم نیست؟! اگر باید بشود، آنوقت آیات شریعت شناسی، لازم ست یا نه؟! اصلا لباس روحانی نداشته باشد. ما به لباس روحانی کار نداریم ولی شریعت شناس که روی شریعت، مطالعه و کارشناسی کرده و توان مدیریت و... هم دارد، آیا اشراف چنین تیپ و نهادی بر حاکمیتی که قرار است تابع اسلام باشد، آیا ضرورت دارد یا نه؟!

ج) خوب شریعت که معلوم نیست. یعنی اختلاف نظر است. همانطور که یک روشنفکر چپ میتواند بگوید که مارکسیزم، آن است که من میگویم نه آنکه تو میگوئی.

س) یعنی اصلا داوری نمیشود کرد؟ اصلا هیچ جای شریعت اسلام یا مکتب مارکسیزم یا... روشن نیست؟

ج) ببینید، میشود داوری کرد.

### **س) آیا اسلام، سرتاسر یک مجموعه حرفهای مبهم و ابهام دار و مجمل و اختلافی است؟!**

ج) نه اسلام خیلی هم روشن است. به عنوان دین مردم میگوید که عدالت اجتماعی باید باشد، برابری باید باشد، احکام دین داریم، اصول دین داریم، همه اینها را ما میدانیم. من میخواهم بگویم وقتی که شما از اسلام بعنوان یک پدیده سیاسی حرف میزنید کدام تفسیرش باید عمل شود؟! مشکل دوم هم وجود دارد که در انتقال ایده به عمل، همیشه تفاوت پیش میآید. این، مشکل اساسی در همه مکاتب است که شما هیچوقت نمیتوانید یک تئوری را عینا منتقل کنید به عمل. بنابراین شما همیشه از اینکه اسلام اجرا نمیشود، چیز خواهید داشت، ناراضی خواهید بود برای اینکه امکان ندارد شما اسلام را هر جور که بخواهید تعریف کنید و کنترل کنید. مشکل و تفاوت ایجاد میشود. عدالت اجتماعی، قبول ولی در عمل، ببینید که گاهی نمیشود.

س) عذر میخواهم، عرض کنم که فاصله بین عمل و ایده، هیچ ربطی به بحث ما ندارد. حالا این دو اشکالی که برای حکومت اسلامی شما شمردید، این دو اشکال در سایر حکومتها چگونه حل شده است؟!

ج) فکر میکنم که در حکومتهای دیگر... آنجا هم حل شاید نشود.

س) اجازه بدهید. من نکته ای عرض می کردم و آن اینکه فاصله ایده و عمل خیلی اوقات وجود دارد و این مشکلی انسانی است. شاید مشکلی هم نیست. اصلا مختار بودن انسان در واقع، این فاصله را بین ایده و عمل گاهی بوجود می آورد. تا جاییکه ما از اسلام، برداشت می کنیم، برداشت دینی ما است. اسلام، شریعت و واجب و حرام عملی دارد، توصیه های اخلاقی دارد، امر و نهی دارد اما کلیشه پردازی به نظر من نکرده یعنی ما مکرر در مواردی مثلا در روایت داریم توقعی که خداوند از انسان دارد دقیقا بر حسب مقدار اولا شعور او و ثانيا قدرت او است. در روایات ما اکیدا وجود دارد این را من همین اواخر دیدم از امام باقر صلوات الله علیه که ایشان فرمودند خداوند در روز قیامت در مورد اعمال و

دیدگاهها و انگیزه های مردم به اندازه شعورشان بازخواست و دقت می کنند. این خیلی نکته مهمی است جای دیگر داریم که اصلا تکلیف شرعی اولاً مقید به شعور و قدرت شماست. به اندازه ای که می توانید آیه قرآن و وحی است که انسان مکلف نیست مگر به آن مقدار که می تواند. این خیلی تعبیر بلندی است یعنی طاقت انسان را در نظر گرفتن، و حقوق او را در نظر گرفتن، این نکته مهمی است که در شریعت اسلام، انسان واقعا له نمی شود بلکه راه دارد می رود، حرکت می کند، حرکت اختیاری و درروایات هم داریم گاهی یک عمل را یک آدم جاهل، اگر بکند برایش ثواب می نویسد همان عمل را یک آدم عالم بکند گاهی برایش گناه می نویسند این خیلی مهم است، بنابراین ما بحث کلیشه پردازی نداریم بحث آن فاصله را هم ما طبیعی می دانیم آن فاصله هائی هم که اجتناب پذیر است خوب غلط است و اسلام با این مخالف است که حاکمان متناسب به دین، شعار دینی بدهند ولی عمل دینی نکنند. ولی اینها بحث ما نیست. سؤال من اینه که این دو تا اشکالی که حضرتعالی به نظرتان رسید راجع به حکومت اسلامی با این معنایی که امام ارائه کرده و فقهای ما از قدیم گفتند، (حالا با اختلاف نظرهای جزئی)، این دو تا اشکال در سایر حکومتها، در حکومتهای غیراسلامی، مثلا در یک حکومت کمونیستی، در یک حکومت لائیکی که خوب آنها هم بالاخره مبانی برای حقوقشان دارند، آنجا حاکمیت ها با آن دو تا مشکل چه کار می کنند که ما بگوییم نظام ولایت فقیه هم همین کار را بکند، یکی با این مشکل که شما می فرمایید از یک مبناي نظری، برداشت مشخص وجود ندارد و اختلاف نظر است؟! من می گویم در یک نظام حقوق لیبرال با این اختلاف نظرها بالاخره چه کار می کنند نهایتا در عمل مگر یکپس انتخاب نمی شود و همچنین فاصله ایده و آرمان در نظام لیبرال چه می شود؟

ج) در حکومتهای لیبرال، رقابت و بازی است. می گوید: تو این خط را قبول نداری، برو یک حزب دیگر درست کن به اسم حزب مثلا لیبرال راست، لیبرال چپ، لیبرال وسط، یا جمهوری خواه یا محافظه کار و مردم را جمع کن. در این چهارچوب ما رقابت می کنیم. هر کس حکومت می کند، عقایدش را پیاده می کند بعد نوبتش تمام می شود. دنیا همینطور می گذرد.

**س) خوب در نظام دینی هم همینکار را می کنند منتهی چهارچوب قوانین و بازی سیاسی شان، دین باشد. چه مشکلی دارد؟!**

ج) نه میخواهم جوابتان را بدهم. شما نگاه کنید. ببینید در بحثهای عمده ای که درون مثلا حزب دموکرات آمریکا هست، شما جناح چپ دارید، وسط دارید، راست دارید، اینها نظراتشان با هم متفاوت است، خوب درون خودشان هم مثلا وقتی انتخابات بشود قبل از اینکه یک کاندید اصلی انتخاب شود مردم جمع میشوند دور یکی از اینها مثلا یک وقت میبینید میگویند کلینتون عملا از جناح راست دموکراتها است آمد بالا. یک بحث آزاد وجود دارد.

**س) خوب رقابت در نظام دینی هم که میشود. اولاً ببینید ضرورت بحث و نقد و گفتگو به نظر ما جزء اصول حکومت دینی است. برای اینها روایات و آیات زیاد داریم بحث ما در واقع الآن بحث نظری نیست توی نظامی که میخواهد براساس یک تئوری، یک ایدئولوژی عمل کند حالا ایدئولوژی حق یا باطل، اسلام یا کفر، من الآن کار ندارم، یک ایدئولوژی، یک دیدگاه یا قانون، آیا رقابت ها در نظام لائیک یا لیبرال مگر نباید در چهارچوب قانون اساسی باشد؟! پس هر دو اشکال شما به نظام لیبرال هم وارد است یعنی آنجا هم باید گفت هزار قرانت از لیبرالیسم است و چه و چه.**

اما راه حل اسلامی قضیه این است که اسلام، محکمت و ضروریاتی دارد و نیز متشابهات و امور قابل بحث و نظری و اختلافی هم دارد.

متفکران مسلمان، در محکمت، مشترکند و در مواردی که نص یا ظهور معتبر اسلامی نیست، حق اختلاف نظر را منطقی با روش درست اخلاقی و منطقی دارند. رقابت سالم نظری و عملی هم هست ولی در چارچوب قانون و اخلاق اسلامی.

در امور عملی هم پس از همه جر و بحث ها و اظهارات و انتقادات، حرف آخر با حاکمیت و قانون اسلامی است. فاصله این و عمل هم در همه نظامهای بشری هست و شاید در نظام دینی، این فاصله، کمتر هم باشد. ولی در هر حال، آنچه شما می گوئید، جواب سؤال من نیست. من در سخنان جنابعالی، زیاد تناقض می بینم و امیدوارم در جلسه دیگری، آنها را به بحث دقیقتری بگذاریم تا ببینیم چه می شود. معذک از شما بخاطر این گفتگو متشکرم.